

شکارچیان جوان

<?xml encoding="UTF-8">

وقتی سخن از تحمیل تفکر با کمترین هزینه و بر کرسی نشاندن اندیشه خام و التقاطی از سوی یک جریان خداگریز و افراطی به میان می آید، هیچ دیواری کوتاه تر از دیوار «جوان» و حمایت از جوان نیست، تاریخ عصر انسان محوری و ظهور مکاتب و نحله های غیر الهی، گواه بر این مدعاست که جوان همواره «قربانی» آنانی بوده است که به دنبال دست یازی به مطامع فردی و گروهی خود، به «جوان» به عنوان پلی برای نائل آمدن به کرسی قدرت نگریسته اند، پلی یک بار مصرف، سیار، و قابل انعطاف، آنقدر زودپذیر و قابل انعطاف که با یک عذرخواهی کوچک، هستی از دست رفته وی را می توان به سادگی توجیه و وی را قانع ساخت.

با نگاهی به عملکردها و شالوده تفکر افراطی جریان های دین سیتز در سه دهه اخیر ایران زمین به خوبی می توان هنر این جریانها را در موج سواری بر تخته شعار جوان و بنیان کردن هرم قدرت بر سنگ پایه حمایت از جوان را نظاره کرد و قربانی شدن احساسات و آرمان خواهی جوان بر اهرام ثلاثه قدرت، ثروت و شهوت را به تصویر کشید.

در نگاهی گذرا به چنین موج سواری، و ریشه های موفقیت آمیز جریان ها در شکار جوانان، گذشته از فرصت طلبی، حيله گری و سالوس منشی لیدرهای این جریان ها، در نگاه ابزاری خود به جوان و مقوله جوان، نباید طبیعت جوان و ایام جوانی را نادیده گرفت، طبیعتی که ضربه پذیری و ضریب غفلت و اشتباه جوان را در برابر شعارها و سالوس منشی ها بالا می برد و وی را مجذوب و تسلیم بی چون و چرای شکارچیان جوان می کند. فقدان تجربه، تاثیر پذیری از الگو، غلبه احساسات بر تعقل و... در این مقطع از حیات هر فرد، مؤلفه های محوری است که همواره جریان های فرصت طلب را بر آن داشته است، تا بر اساس این مؤلفه ها، دام و دانه خود را فرا روی قشر جوان نهاده و فرهنگ سیاسی خود را با نگاهی روانشناختی سامان، و شعارها و الگوهای خویش را منطبق با جوانان سازند.

یکی از این مؤلفه ها به تصویر کشیدن آینده و شهری آرمانی در نزد جوانان است. از آنجا که پیر در گذشته و جوان در آینده زندگی می کند و همین زیستن در آینده و فقدان تجربه موجب می شود که دام گستران جریان های افراطی و شکارچیان حرفه ای جوان، با به تصویر کشیدن «مدینه ای فاضله» در نگاه جوان که در آن معماران و قهرمانان آن شهر آرمانی کسی جز خود شکارچیان نیستند، جوان را به سوی اردوگاه خود دعوت می کنند. اردوگاهی که جز جدا شدن از آموزه های دینی و سنت های پذیرفته شده ملی و کانون گرم خانوادگی ره آوردی برای جوان ندارد.

از یاد نباید برد که شعار «جامعه آزاد» از سوی وابستگان به بلوک غرب و اندیشه لیبرال دموکراسی در سه دهه اخیر، بسیاری از جوانان این مرز و بوم را به سوی ابتذال، بی هویتی و حتی میلتياریسم سوق داد. هدف اصلی این گروه ها از زدن نقاب جوان و جوان گرایی به اندیشه های دسته چندم و به عاریت گرفته از فرهنگ های بیگانه و ساختن جامعه آرمانی، نه جوان برآورده ساختن مطالبات این قشر و ساختن جامعه ای که در آن جوان فردایی بهتر از امروز داشته باشد، بلکه جز گسست جوان از آموزه های قرآنی و سنت های پذیرفته شده ملی و نیز ایجاد گسل بین جوان و قشر معمر و با تجربه جامعه در حوزه و دانشگاه نبوده و نیست.

در کالبد شکافی شخصیتی و رصد رفتاری لیدرهای جریان های افراطی و خداگریز، یک نکته قابل تامل خود را روشن می کند و آن جنبه شخصیتی اکثریت این شکارچیان جوان است. عقده های درونی، کمبودهای شخصی و محرومیت هایی در ایام کودکی و جوانی که خانواده و یا جامعه به آنان توانایی بروز شخصیت را نداده، از این افراد کسانی را ساخته است که گویی سلاح و پلّی را بهتر از واژه جوان و حمایت از جوان نمی یابند، تا با آن به جنگ دین، سنت های جامعه و معمرین فرهنگ جامعه رفته و با یک تیر، دو نشان را بزنند.

فاصله شعارها با عملکردهای خود و حتی واقعیت های عینی جامعه، گاه تا بدانجاست که آشفتگی فکری این افراد و تناقض کلامی آنان در یک سخنرانی و یا یک نوشتار خود را به ظهور می رساند.

این افراد در تضادی آشکار اهداف دروغین خود، نه تنها جوانان را به سر منزلگه مقصود نمی رسانند، بلکه حتی حاضر نیستند بی هزینه ترین شعار خود را در خصوص جوان عملی سازند. این افراد در شعارهای خود ضمن ارج نهادن به باورهای جوان، جوان را محور تصمیم گیری و برداشت ها معرفی و همواره در متینگ ها، نوشتارها و شعارهای خود بر این نکته تاکید می کردند که جوان باید سیره و سلوک فردی و اجتماعی خود را برگزیند آنان نه تنها به جوان فضای ارائه نظرات خود را نداده، بلکه همواره در صدد القاء تفکر الحادی و التقاطی و جهان بینی مادی و عاریت گرفته از مکاتب دیگر به جوان بوده اند. برخورد این جریان ها با جوان در خوشبین ترین نگاه، حاکمیت «دیکتاتوری شبیه دموکراسی» است. از اینرو، این جریان ها در راستای گرفتن فرصت تفکر از جوان و پرکردن وقت آنان با مقوله های دهن پرکن و انحرافی، تمهیداتی را فراهم می کنند که در جای خود زیرکانه و عوام فریبانه است.

مباران رسانه ای و اطلاعاتی، ایجاد بحران ها و موج های تبلیغاتی کوتاه مدت و دراز مدت، به تصویر کشیدن دشمنان فرضی و زنجیره ای، برپایی متینگ های موسومی و منطقه ای از شاخصه های جریان های الحادی به خصوص جریان های وابسته به تفکر لیبرال - دموکراسی است. هدف اصلی متولیان این حرکت ها، گرفتن فاکتور زمان از جوان در راستای عدم شناخت سره از ناسره و تامل و بازخوانی هر حرکت، پرونده و شعار بر علیه مخالفان است. در کنار بهره گیری از این پارامترها، استفاده از رادیوهای یک موج، عدم اجازه در مطالعه کتب و روزنامه های غیر حزب از سوی شکارچیان جوان وابسته به بلوک شرق چون سازمان منافقین، عملاً تضاد شعارها با عملکردها جریان های غیر الهی را بیش از پیش نمایان می سازد. در خصوص فهرست کردن شیوه های این شکارچیان باید این نکته را از نظر دور نداشت که این حرکت ها و اعمال چنین سانسورهای آشکار و پنهان، دوست پس و یا به موازات مقطعی است که شکارچیان جوان از لحاظ روحی و روانی جوان را چنان شستشوی مغزی داده و از وی موجودی عقده ای، هتاک و غیر منطقی به جامعه تحویل داده که حاضر به دیدن حتی نقاط مثبت مخالف خود نیست. مقوله ای که رهبر انقلاب از آن به عنوان «تحرر سیاسی» یاد کردند. چنین شیوه تربیتی خوبی در حقیقت قبل از آنکه جوان را به فردی بسته مبدل می سازد، زمینه را برای ترور شخصیتی مخالفان جریان ها مهیا می سازد و در حقیقت می توان گفت که ترور شخصیتی و تحرر سازی دوقطعه یک پازل و دو لبه یک پیکان و یک سیاست راهبردی شکارچیان جوان بوده و هست که امام راحل رحمه الله به صراحت در پیام ها و سخنرانی های خود در اوایل انقلاب خصوصاً در 8 و 9 تیرماه 1360 پس از شهادت شهید مظلوم بهشتی بدان اشاره کردند. این شیوه بس ناجوانمردانه در برخورد با مخالفین و نیز جوان که در سال های نخست اول انقلاب برای پیشبرد اهداف از پیش تعیین شده تجویز می شد، با تاسی به برخی از جریان های وامدار و منفعل می رود که بار دیگر در فرهنگ سیاسی و بلوک بندی های جناحی نهادینه شود. که بی شک اولین قربانی این حرکت کسی

جز جوان نخواهد بود.

گرفتن فرصت خودسازی از جوان در سنینی که باید ره توشه معنویت را برای زندگی فردی، خانوادگی و اجتماعی خود مهیا سازد و پرکردن آن با هنجارهای کاذب، تهمت و دروغ و... از دیگر جنایت های بزرگ شکارچیان جوان نه تنها به جوان و زندگی فردای فردی وی، بلکه به جامعه ای است که نیازمند مدیران مؤمن، باگذشت و امانتدار است.

استخدام دختران جوان در ساختار تشکیلاتی و ایجاد جذابیت های جنسی از دیگر مؤلفه های جریان های خداگریز است. گروهک سازمان منافقین از همان سال های نخست، چنین نگاهی را به دختران جوان در تشکیلات و در راستای جذب جوانان نمود که پس از پذیرش ایدئولوژی مارکسیستی و تصفیه خونین درون سازمانی علنا به حریم شکنی دست زد تا جایی که بخش اعظم گزارش های ساواک در این سال ها و در خصوص خانه های تیمی این گروهک به مسائل غیراخلاقی عناصر سازمان اختصاص دارد.

این گروهک التقاطی، پس از انقلاب، مسائل منافی عفت خود را به نام ازدواج های تشکیلاتی و درون گروهی توجیه کرد. اعترافات دختران جوان این گروهک تکان دهنده است تا جایی که یکی از آنان در اعترافی در سیمای جمهوری اسلامی از خود و دیگر دختران به عنوان گوشت های دم تور شکار جوانان یاد کرد. استفاده ابزاری برخی جریان های مورد حمایت رسانه های استکبار در چند سال اخیر و محور قرار دادن این مؤلفه برای جذب جوانان خصوصا در ایام تبلیغات انتخاباتی در میادین و معابر، رویگردانی این جریان های نو ظهور از آموزه های اسلام و انقلاب و رویکرد به فرهنگ فریب و نگاه ابزاری به جوان را به اثبات می رساند.

از دیگر شیوه های جریان های جوان شکار، ارائه الگوهای عاریتی از فرهنگ های بیگانه است. از آنجا که جوان در این مقطع به دنبال الگو است و الگو پذیری نیازی طبیعی وی به شمار می رود، این جریان ها در راستای به فراموشی سپردن الگوهای دینی و ملی و سوق دادن قشر جوان به سمت هنجارهای بیگانگان، به طرح الگوها غیر دینی و غیر ملی خود در روزنامه ها و مجلات خود می پردازند. چنین حرکتی هر چند به ظاهر حرکت حاشیه ای و فرعی تلقی می شود، اما در سرلوحه برنامه های از پیش تعیین شده احزاب و جریان های دین گریز قرار دارد. تبدیل جوانان به صورت مانکن های تبلیغ بازار مصرفی کارتل و تراست های بین المللی و شرکت های تولیدی جهان، گذشته از اثبات نگاه ابزاری این جریان ها به جوان، پرده از همگرایی «قدرت» و «ثروت» در عرصه فرهنگ، و سیاست و اقتصاد دارد.

تعامل برخی جریان ها و گروه های سیاسی با شرکت های تولیدی جهان آنجا خود را می نمایند که لنز دوربین رسانه های استکباری و وابسته به کمپانی های جهانی همواره بر لباس ها و وسایل شخصی برخی جوانان در متینگ های حزبی و گروهی است. بازاریابی و تبلیغ تولیدات شرکت های بین المللی در روزنامه ها و مجلات سیاسی از دیگر اسناد گویای تعامل ثروت و قدرت و قربانی شدن جوان توسط شعارهای منادیان دروغین جوان است.

به خدمت گرفتن ابزارها و رفتارهای مبتذلانه در متینگ های حزبی در چند سال اخیر، نمونه بارزی از رویکرد برخی جریان های نوظهور به مؤلفه های جریان های الحادی و التقاطی به خصوص در مقوله برخورد با جوان است. این رویکرد قبل از نگاه ابزاری و دست یابی به نوک هرم قدرت توسط جوان، پرده از ناکارآمدی این جریان ها در برآورده ساختن نیازهای واقعی جوانان و مشی عوام فریبانه خود در برخورد عالمانه و آگاهانه با جوان دارد. پرواضح است، وقتی افرادی که داعیه دار هدایت جوان و برآورده ساختن مطالبات جوان هستند، خود سطحی نگر، دارای عدم

چارچوب ثابت فکری و فاقد معنویت باشند، توان تغذیه درست جوان آن هم همخوان با فطرت خدا جوی وی را ندارد. از این رو موج سواری بر احساسات جوان و پر کردن خلاء روحی جوان را با ابزارها و شعارهایی می کنند که نه ریشه در شرع مقدس دارد و نه در باورهای پذیرفته شده اجتماعی. کوتاه سخن این که شناخت جریان «جوان گرا» با جریان «جوان زده» تنها بستگی به صداقت برخورد متولیان با جوان و مقوله جوان دارد.

نگاهی به اعترافات سرسلسله جریان مدعی نوگرایی، خردگرایی و جوان گرایی که با فریفتن برخی از جوانان، در مقابل انقلاب، امام، مرجعیت شیعه صف آرایی کرد، بیش از پیش منویات حقیقی و اهداف از پیش تعیین شده جریان های جوان زده را نمایان می کند.

مهدی هاشمی در اعترافات خود به صراحت به جدا کردن قشر جوان از قشر معمر و با تجربه اشاره می کند و می گوید:

«برای افراد معمر و سالخورده خیلی ارزش قایل نبودیم و یک حالت عکس العمل شدید نسبت به جذب این نیروها داشتیم» (1).

پیامد این جوان زدگی چیزی جز جمع شدن جوانانی نبود که به نوعی به اصول اخلاقی و اسلامی پای بند نبودند. وی در خصوص ره آورد شعار جوان گرایی و اعطای شخصیت کاذب به جوانان می گوید:

«افراط در بها دادن و اعطای شخصیت به جوان ها، این پدیده باعث گشته بود جوان ها دچار نوعی آزادی عمل شده، تا آنجا که خودشان در بعضی مقوله های مذهبی اظهار نظر نمایند و در کارهای اجتماعی که برای خود احساس مسئولیت می کنند، دچار گستاخی گردند» (2).

اظهار نظرها و موضعگیری های می کنند غیرمعقول، احساسی و غیرعالمانه جوانان وابسته به این جریان در خصوص آموزه های قرآنی، مبانی اسلام، انقلاب، مرجعیت شیعه، ولایت فقیه و تضعیف نهادهایی چون مجلس خبرگان، شورای نگهبان و سپاه پاسداران، نه تنها جوانان را به سمت منفی بافی و یاس و ناامیدی از نظام و جامعه را به سوی حاکمیت آتارشیستی سوق داد، بلکه نظام اسلامی را با چالشی جدی روبرو ساخت.

مهدی هاشمی که به زعم بسیاری بنیانگذار «جریان سوم» پایه گذار اندیشه «لیبرال چپ گرا» ، تئوریسین «دیکتاتوری شبه دموکراسی» و هنرمندی تمام عیار در زیر چتر قرار دادن «ضد انقلاب با برخی از انقلابیون و روحانیون منفعل» بود، تنها راه به قدرت رسیدن اندیشه های خود را تغذیه و بهره برداری از نسل جوان آن هم به اسم خط امام و خط بین الملل می دید. وی در خصوص اهتمام خود به این مقوله می گوید:

«در اوایل دوران نمایندگی بود که در منزل... در قم چند جلسه با حضور او... داشتیم که در آن جلسات موضوع این بود که در شرایط خاص کشور از نظر جناح بندی ها چه باید کرد؟ هر کس نظریه ای داشت. من طبق اعتقاد همیشگی ام می گفتم: تنها با تربیت و تغذیه نسل جوان کشور طبق اصول فکری و انقلابی مورد پسندمان می توان تفکر مورد نظر را تقویت نمود و دلایلی نیز داشتیم» (3).

از آنجا که مهدی هاشمی، همانند دیگر منادیان و جریان های به اصطلاح مدافع جوان، افرادی سطحی نگر بوده و به ژرفای اسلام و قرآن پی نبرده و با عاریه گرفتن مبانی فکری از مکاتب غیرالهی به چارچوب ثابت فکری دست نیاز برده بودند، به جای پیشرو بودن نسل جوان، خود به دنباله روی احساسات و شعارهایی از جوانان می پرداختند که توسط مؤلفه های دیگر عوام فریبانه جریان خود به هیجان های کاذب رسیده بودند. وی در این خصوص می گوید:

«بیشتر اصحاب و دوستان ما نسل جوان بودند و ما جوان زده بودیم، این تفکر و این برداشت های سطحی در آن

قشری که از اصحاب ما بودند، همواره یک نوع مقبولیت خاصی داشت و همین مقبولیت برای ما یک حجیت بود که پس حرف حق است، تا اینکه اگر یکی از اصحاب ما اعتراض می کرد و رد می کرد، ممکن بود ما به فکر بیفتیم که دقت بیشتری بکنیم، ولی برداشت سطحی در هر صورت یکی از عوارض این حالت بود» (4).

پی نوشت ها :

1 - بن بست، ریشه های انحراف، ج 1، ص 180.

2 - همان ص 180.

3 - همان ص 181.

4 - همان ص 182.